

سندی از: حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه  
برگردان به فارسی دری: سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

آیا اکرم یاری رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی به روانشناسی  
را پی ریزی کرده است؟

آیا اکرم یاری، مائوئیست تاریخی کبیر افغانستان، رویکرد ماتریالیسم دیالکتیکی به روانشناسی را پی ریزی کرد؟ این یک مسئله ی بسیار مهم است. ادله ی فراوانی موجود است که ما را بر آن میدارد که تصدیق کنیم که چنین بوده است. بیایید دو باره به جمله یی از صدر اکرم یاری معطوف شویم: { جمله ی زیر را رفقای حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه در یکی از اسناد قبلی خویش بررسی کرده بودند که ما آن سند را نیز به فارسی دری برگردانده ایم و از طریق وبسایت ما نشر شده است-سازمان کارگران افغانستان }

"بقای فردی عامل سکون و پسيف است و از خود گذری در مقابل منافع طبقه عامل متحرک و اکتيف"

ضرورت فرا-سختن بیشتر جمله { ی مانحن فیها } وجود دارد، زیرا که از غنای ایدئولوژیک فوق العاده یی برخوردار است.

قطب های اضداد

قسمی که دیده میتوانیم، دو قطب اضداد موجود است:

بقای فردی ⇔ از خود گذری در مقابل منافع طبقه ی {کارگر}

عامل سکون که یک عامل پسيف است ⇔ عامل متحرک و اکتيف

اگر بیشتر توجه کنیم، جفت های بیشتری از اضداد را نگریسته میتوانیم، در { آن } اضداد:

فرد ⇔ طبقه { ی کارگر }

بقا ⇔ از خود گذری

و:

عامل سکون ⇔ متحرک

عامل پسيف ⇔ عامل اکتيف

ما غنای اندیشه {ی راهنمای} اکرم یاری را به بررسی میگیریم. بیایید بحث را بیشتر انکشاف دهیم و ببینیم که وی از کدام واژه ها استفاده کرده است.

**ریشه شناسی واژه های گزینش شده {وی}**

مشخصاً، ما نیازمند آنیم که بررسی کنیم که کدامین فرهنگ-واژه ها را وی از برای اکتيف/پسيف و عامل سکون/متحرک به کار گرفته است.

اکرم یاری میگوید:

"بقای فردی عامل سکون و پسيف است و از خود گذری در مقابل منافع طبقه عامل متحرک و اکتيف"

برای واژه ی "station"، وی لفظ "سکون" را به کار میبرد که "sukoun" تلفظ میشود، و این واژه از زبان عربی می آید که به معنی "آرامش" میباشد. این واژه همچنان بوسیله ی استاد کبیر فلسفه، ابن سینا به کار گرفته شده است، برای مثال در کتاب "دانشنامه" وی، که کتاب علوم است، به کار رفته است.

برای "dynamic" وی {اکرم یاری} واژه ی "متحرک" را استفاده میکند، که به "mutaharek" تلفظ میشود، و از واژه ی عربی "حرکه" می آید. در اینجا باید توجه کرد که این واژه را به مفهوم "جنبایی" باید گرفت، به عنوان مثال، متحرک به این معنی که میتواند به جنبش در آید. اضداد سکون/متحرک باید به معنای آرما/ جنبا در نظر گرفته شوند.

این مستقیماً در ارتباط با اضداد پسيف/اکتيف بوده که برای آنها اکرم یاری، وام-واژه های انگلیسی را به کار گرفته است. {تلفظ فارسی به شکل:} {اکتيف/پسيف}.

و اکنون، بیایید نگاه ی فرجامین خویش را معطوف به واژه ی "agent" داریم. اکرم یاری واژه ی "عامل" را به کار میبرد که "Aamel" تلفظ میشود. این واژه {نیز} از زبان عربی می آید، و فرهنگنامه ی انترنتی ویکشنری، تشریحات مفید زیر را در مورد این واژه ارائه میدارد:

"اسم"

"عامل"، صورت جمع آن : "عوامل" { متن انگلیسی رفقای فرانسه، فونتیک آنرا نیز آورده اند که کیبورد ما متاسفانه صورت های خاص واکهای آنرا، مثلا صورت خاص "a" را که بالایش یک مد دارد، و معادل "الف ممدود" در الفبای فارسی-عربی است دارا نمی باشد. لهذا، در برگردان، فونتیک منقول از "ویکشنری" را حذف کرده ایم. }

1- فکتور، تشکیل بخش، عنصر، عامل سببی

2- نیروی جنبایی بخش

3- (دستور زبان) واژه یی که واژه ی دیگری را تدبیر میکند.



فلسفه: ابن سینا و ابونصر فارابی

حالا بیایید نگاهی به آموزه ی فلسفه بیافکنیم. آیا ما قطب های اضداد مشابه {آن} می یابیم؟

بیایید اضداد عامل پسيف <====> عامل اکتیف را به بررسی گیریم.

من حیث المجموع، بر طبق سنت ارسطو، معلم ثانی (الفارابی) و ابن سینا، خدایی موجود است که یک "جنبش دهنده" است. از آنجایی که

"خیر" است، به خلق "خیر" می پردازد که از نفس "خدا" جدا است، و مولد یک "فرشته" است که یک "آگاهی" یا (عقل) است.

در فرجام این روند، این زمین است که از درهم آمیزی سطح فرودین "عقل" و ماده، شکل می پذیرد. ماده محض "پسیف" است و بوسیله ی "عقل" شکل گرفته ، {عقلی} که "اکتیف" است.

لهذا، آنچه "اندیشه" نامیده میشود، مربوط به ماده نمی شود. مربوط به "عقل" میباشد.

حال بیایید اضداد علت سکون <===> متحرک را به بررسی گیریم.

بر طبق سنت ارسطو-الفارابی-ابن سینا، ماده "آرمیده" است، به مفهوم "اندر-پذیر"، حال آنکه عقل "جنبا" میباشد، بسوی ماده ی اندر-پذیرنده روانه میشود، و آنرا شکل می دهد (= به آن شکل می بخشد).

بر مبنای {آموزه ی} ارسطو، دانایی که آنرا میداند، خوشنود میگردد، بر طبق فارابی، کسی که از آن آگاهی می یابد، شاه-فیلسوف میشود. و بر طبق ابن سینا، فرد میتواند "دسته های روشنایی" {یعنی نبعان} "عقل" را دریافت کند که اشکال کلی دانش را به ارمغان می آورد.



#### فلسفه: ابن رشد

در مفاهیم شگفت ابن سینا و ابونصر فارابی، مردم همانند کمپیوترهایی اند که در جستجوی اطلاعات در یک مرکز اطلاعات بزرگ میباشند، که عبارت از "خدا" باشد، کیبل هایش {کیبل های کمپیوتر} به مثابه ی عقل است

که معلومات را بروی صفحه {ی کمپیوتر} آورده ظاهر میسازد. ( اینجا {در مورد فلسفه ی اینها}: "جانها یا ارواح").

اما، قسمی که ما میدانیم، "شارحان کبیر"، ابن رشد، در این سیستم تغیراتی وارد کرد. در سیستم الفارابی و ابن سینا، همه چیز از بالا، از عقل می آید. افراد، محض پسیف اند.

اما ابن رشد، به این تضاد توجه کرد که: چگونه عقل جاودانه و یگانه میتواند در ارتباط با افراد اسپری شونده و غیر واحد قرار گیرد؟

این یک گام کبیر در عرصه ی ماتریالیسم بود، که به سرعت و با خشونتی تام بوسیله ی نماینده گان اسلام، منکوب گردید، حال آنکه این گام در اروپا {نفوذ نموده} به مثابه ی یک سلاح مبارزاتی برای ماتریالیست ها قرار گرفت که آنرا در نبرد در برابر کلیسا به کار گرفتند، و بدین ترتیب سیاله های مرکزی جهت ظهور رنسانس {غرب} را فرا نمودند.



چگونه ابن رشد سیستم الفارابی-ابن سینا را تبدیل نمود {=متحول ساخت}؟

بر طبق ابن رشد، "عقل" تنها خارج از ماده نمی آمد، بلکه بخشی از "عقل" مستقیماً در ارتباط با ماده قرار داشت.

انسانها ماده بودند، اما با یک "عقل"، که آغوشش به عقلی که از خارج می آمد (از بالا، از خدا) گشوده بود.

اتحاد ماده-عقل در انسان، اتحادی را شکل داد-الاتحاد al-ittihad، در جستجوی یک اتصال-ittisal اتصال با عقل عالی.

این یک گام بزرگ و عمده بود، زیرا که به مثابه ی شناسایی موجودیت مغز بود.

### یک شناخت ماتریالیستی

سیستم ارسطو-الفارابی-ابن سینا- ابن رشد یک سیستم ایستا است. اما برای ما، جهان در حرکت است، ماده جاودانه است و یک حرکت دیالکتیکی را تعقیب میکند. لهذا، جنبه ی ایستا، در تقابل با جنبه ی متحرک قرار داشته، قسمی که مائو تسه دون میگفت: " درخت ممکن است ترجیح دهد که بیارامد، اما باد دست-بر-دار نیست".

لهذا، حالا، بیایید دوباره به صدقیه ی اکرم یاری برگردیم:

"Individual's perpetuity is a cause of station and is a passive agent, but sacrifice for the {working} class is a dynamic and active agent."

{برگردان: "بقای فردی عامل سکون و پسیف است و از خود گذاری در مقابل منافع طبقه عامل متحرک و اکتیف".

و بیایید که آنرا به درستی، درک کنیم.

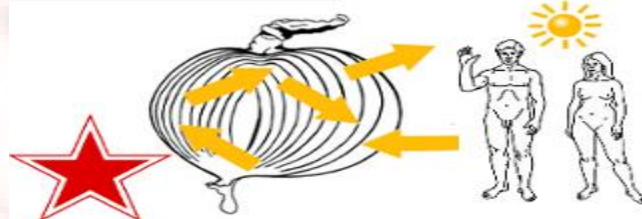
بقا چیست؟ عبارت از "آرمش" است. از خود گذاری چیست؟ عبارت از باد است. افراد در یک جامعه ی مفروض {= از قبل داده شده} زنده گی میکنند، اما این جامعه تکامل می یابد. { "تکامل می یابد" با در نظر داشت مفهوم تطور باید ترجمه شود-تبصره از سازمان کارگران افغانستان} فرد این تکامل {و تطور} را می بیند و حس میکند، اما در صورت نداشتن یک رویکرد مناسب، به نوستالژی سقوط میکند.

در اینجا اکرم یاری بر شماری از موارد خیلی ها مهم، ابرام می ورزد، و به مراتب و مدارج خیلی بالای فهم روانشناسی میرسد، اگر ما نقل قول وی را در نظر بگیریم، از یکسو ما جهت نا-جنبا را داریم:



" بقای فردی عامل سکون و پسيف است". در سوی دیگر، ما جهت جنبا را داریم:

" از خود گذری در مقابل منافع طبقه { ی کارگر} عامل متحرک و اکتيف است.



اگر ما با ابن سینا {در زمانه ی ابن سینا} میبودیم، میگفتیم که: آگاهی(عقل) یک عامل اکتيف است و عامل پسيف را " می نویسد". اما، از آنجایی که ما مفهوم خدا را به کار نمی بریم {= بطلان آنرا درک میکنیم}، و مفهوم ماده ی در حرکت دیالکتیکی جاودانه را به کار میگیریم، لهذا { بر آنیم که} جهان در یک روند خود-دگر-دیسی است.

( مطمئنا از همین سبب است که اکرم یاری واژه های عربی مورد کاربرد ابن سینا را به حیث معادل به جای واژه های اکتيف/پسيف به کار نگرفته است: در چنان صورتی، بیم آن میرفت که سیستم ماتریالیستی در شبهه ی معادل قرار گرفتن با ابن سینا درک شود، و واقعیت از این قرار نبود. شاید اکرم یاری ابن رشد، غول فلسفه اما به پیمانہ ی زیادی ناشناخته مانده در جهان اسلام، را نمی شناخت). { منظور حزب

کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه اینست که شاید اکرم یاری با فلسفه ی فارابی مانوس نبود- علت اش را وسیعا ناشناخته ماندن وی در جهان اسلام میدانند}

لهذا، این دگردیسی عامل اکتیف حقیقی است. و بر مبنای ابن الرشد، ما میدانیم که افراد تنها گیرنده ها {=فرا پذیرنده ها} نیستند، آنها همچنان میتوانند فرا-دهنده {= منتقل کننده} باشند: انسانها از بالا در جهت آگاهی قرار میگیرند، اما همچنان در جهت ماده یی که با آن ارتباط دارند {نیز قرار دارند}.

لهذا، اکرم یاری آنچه را که ابن الرشد، کانت و لنین ملاحظه نموده بودند، تشریح میکند: مردم در سطحی بالاتر از خودشان تفکر کرده نمی توانند، بجز قلیلی از افرادی که به تمامت سیستمی که همه چیز را در حرکت گذارده است، شناخت بهم میرسانند.

"اندیشه" ی انسانها، یک بازتاب است، دیر آیند است، زیرا که در جهت حرکت عمومی سوق داده نشده است. برای شناخت مناسب آن، بیایید دوباره به اضدادی که اکرم یاری ارائه کرده است، برگردیم.

فرد و از خود گذری، یک جنبش دیالکتیکی و به همین نهج، جنبش محدود } شاید بهتر است جنبش داخلی یا داخلی محدود ترجمه شود-تبصره از سازمان کارگران افغانستان}

ما گفتیم که اضداد اینها بودند:

فرد ⇔ طبقه {ی کارگر}

بقا ⇔ از خود گذری

اما در حقیقت، این درست نیست، باید اینطور باشد:

فرد ⇔ از خود گذری

بقا ⇔ طبقه {ی کارگر}



چرا آنطور؟ زیرا که این طبقه است که بر علیه بقا است، طبقه حامل کمونیسیم است، {و کمونیسیم است} که جامعه ی کهنه را الغا میکند.

تضاد حرکت محدود است: طبقه مربوط به جامعه میباشد.

و تضاد دیگر بین فردی است که بسوی جهت خویش منعطف است، حال آنکه از خود گذری نشاندهنده ی آنست که وی خود را بسوی حرکت عمومی ماده سوق داده است.

تضاد حرکت محدود {شاید بهتر است ترجمه کرد که: داخلی} است: از خود گذری عبارت است از همانی که متعلق به خود فرد است.

### مبنایی برای شناخت روانشناسی فرد

لهذا، تضاد حرکت محدود {یا داخلی} است. اما اشکال این تضاد کدامین ها اند؟

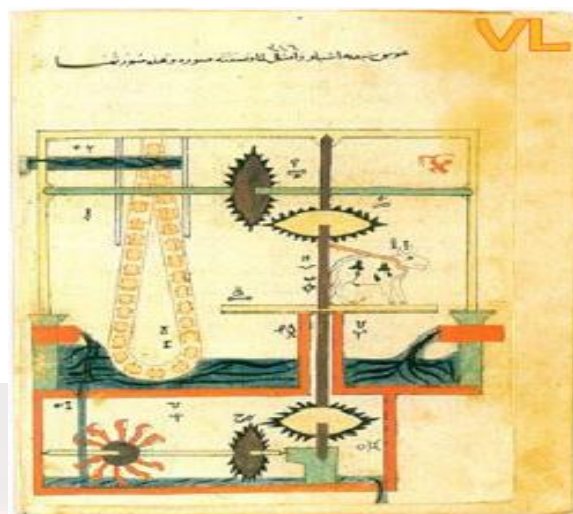
بیایید به منظور درک این موضوع، بدانیم که اکرم یاری قبل از جمله ی منقوله از وی، دقیقا چه چیزی نوشته است:

"اصل اساسی زندگی یک فرد ظاهرا حفظ بقای مادی تادم مرگ پنداشته میشود، ولی وضع زندگی، یعنی اجتماعی بودن آن، حفظ بقای مادی فردی رابصورت یک تضاد درمی آورد: ازیکسوی بقای مادی اساس زنده بودن است، ولی ازسوی دیگر خودگذری درمقابل منافع طبقه، ایجاد ضروری رشد فردی ونموی تکامل جامعه انسانی است."

هنگامی که اکرم یاری از "اجتماعی بودن" = شیوه ی زنده گی اجتماعی {، از حقیقت "حفظ بقای مادی تا دم مرگ" سخن میگوید درست همانند {لحن و بیان} ابن رشد است، حینیکه وی {ابن رشد} از "عقل" موجود در ماده که به "عقل کبیر" بر نمی گردد سخن میگوید. (ابن رشد آنرا "عقل مادی" می نامد)

اما از آنجایی که تضاد در بطن خود جامعه است، در بازتولید وسایل زنده گی (= وجه تولید)، لهذا تضاد مستقیما تضاد در خود انسانها است. فرد و از خود گذری یک تضاد را تشکیل میدهند، اما نه یک تضاد

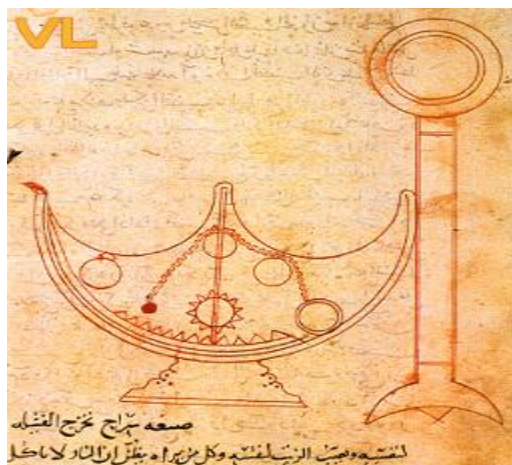
بین انسان و عقل بر حسب مفهوم مذهبی ارسطو-الفارابی-ابن سینا-ابن  
الرشد.



این در حقیقت تضادی در ذات خود انسان است. از همین رو است که کارل  
مارکس در اثر خویش، نقد فلسفه ی حق هگل (1843) چنین شرح داده است:

"سلاح نقد، البته که نمی تواند جانشین نقد سلاح شود، نیروی مادی باید  
بوسیله ی نیروی مادی واژگون گردد، اما تیوری هم زمانی که در توده  
ها نفوذ کرد، به نیروی مادی مبدل میشود.

تیور قادر است که در توده ها نفوذ کند هنگامی که به شکل برای  
انسانیت تظاهر میکند، و هنگامی تظاهر انسانی می یابد که رادیکالیزه  
شود. رادیکالیزه شدن به معنی برگرفتن ریشه ی ماده است. اما، برای  
انسان، ریشه {ی ماده} خود انسان است.



### اکرم یاری، اساس روانشناسی را ارائه داشت

در تشریح این مسئله که فرد در حالت پسيف و غيرمتحرک قرار دارد، اکرم یاری این نقطه نظر ماتريالیسم ديالکتیک را اتخاذ میکند که اندیشه ی فرد انعکاسی از حرکت ماده است.

به هر حال، از آنجایی که اندیشه عبارت از ماده ی خاکستری است، در مغز است، و از آنجایی که مغز ماده است، لهذا، مغز بخشی از حرکت ماده است.

لهذا، فرد در تضاد است. این تضاد عبارت از اساس رویکرد ماتريالیستی ديالکتیکی به روانشناسی میباشد.

ذهن افراد در عین زمان وسیله ی شناخت مستقیم فرد میباشد، اما همچنان از حقیقت عام جهان میباشد. این امر از حقیقت طبیعی ذهن می آید.

این {موضوع} یک عرصه ی کلی شناخت افراد را فرا میگذراند. به فهم تنش میان جنبه ی عام طبقه و حقیقت افراد کمک میکند، که مضر در طبقه اند، اما همچنان به شیوه ی نسبی، مستقیماً در بخشی از حقیقت منوط به بازتولید وسایل معیشت میباشد.

منبع:

<http://voie-lactee.fr/has-akram-yari-founded-dialectical-materialist-approach-psychology>



Has Abram Yari  
founded the  
dialectical  
materialist approach  
of psychology?